

## کیمپان

ژانویه ۱۹۹۳ اولین گروه وائران مسلمان به اسرائیل رسید که شامل بیست پاکستانی ساکن انگلیس بود.

فرود آنها اینجا در پایان روندی طولانی و خسته‌کننده امکان‌پذیر شد که در آن عزیز منصور، تاجر مصری ساکن لندن مشارکت داشت، شخصی زیرک که سراسر دنیا را گشته بود. گمان بر این بود که وی از کشورهای خلیج فارس] پشتوانه مالی دریافت می‌کند.

اگوست ۱۹۹۴ گروه دوم با پنجاه پاکستانی به اسرائیل رسید تا آنجا فریضه «عمره»- حج کوتاه- را به جا بیاورند.<sup>۱</sup> این بازدید را هم شرکت «زیارت» ارائه و سازماندهی کرد.

## «امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیم‌رودی برای اسرائیل – ۴۴

# امید در پاکستان

دسامبر ۱۹۹۴ دو تاجر پاکستانی به عنوان مهمان وزارت امورخارجه ما به اسرائیل آمدند تا امکانات را برای همکاری مشترک در زمینه اقتصادی مورد بررسی قرار دهند. یکی از آنها گذرنامه آمریکایی داشت و دیگری مقام ارشد سیاسی کشورش قبل از آورد درآ دنیای تجارت بود. ارتباط ما آنها بعد از آن شکل گرفت که خواستند گردشگری مسلمانان را به سرزمین مقدس از طریق شرکت «زیارت» ترویج دهند.

آنها اشنا شده کردند که در پاکستان صدویبست میلیون سکنه وجود دارد و ۸۲درصد از آنها سنی هستند. آنها در امور

## دسامبر ۱۹۹۴ دو تاجر پاکستانی به عنوان مهمان وزارت امورخارجه ما به اسرائیل آمدند تا امکانات را برای همکاری مشترک در زمینه اقتصادی مورد بررسی قرار دهند. یکی از آنها گذرنامه آمریکایی داشت و دیگری مقام ارشد سیاسی کشورش قبل از آورد درآ دنیای تجارت بود. ارتباط ما آنها بعد از آن شکل گرفت که خواستند گردشگری مسلمانان را به سرزمین مقدس از طریق شرکت «زیارت» ترویج دهند.

مرتبط با «زیارت» مهارت حیرت‌انگیزی از خود نشان دادند و از روابط من با عدنان خاشقجی هم مطلع بودند. آن دو پاکستانی از طرف بنگاه اقتصادی بزرگی کار می‌کردند که در انواع حوزه‌های فعالیت اقتصادی در پاکستان از صنایع فلزی، کودها، مواد شیمیایی و داروها تا ارتباطات، گردشگری و رستوران‌ها تسلط داشت. روسای بنگاه اقتصادی با سران سیاسی- امنیتی پاکستان ارتباط خوبی داشتند.

خیلی زود برای ما مشخص شد که پاکستانی‌ها نیست خود را برای بررسی احتمال انجام معامله با ما پنهان نمی‌کنند.

**مخاطب‌شناسی**

آیت‌الله حق‌شناس، چندبار با بغض و همراه با دقت فرمود: «والله کسانی که نزد من می‌آیند و از من مطلب می‌خواهند، اول از هم، من وجودشان را بررسی می‌کنم تا ببینم مشکلات اساسی و فوری آنها چیست. گیر اساسیش‌شان کجاست!» ایشان معمولاً مشکلات دافع‌رشت افراد را با زبانی لطیف بیان می‌کرد و آنها را به‌گونه‌ای به سمت معضلات‌شان سوق می‌داد. البته بعضی وقت‌ها هم با وجود اصرار طرف مقابل بر شنیدن اشکالات و ایراداتش از زبان حاج آقا، ایشان هیچ چیزی نمی‌فرمود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

حجت‌الاسلام علی نم‌ری<sup>۲</sup> در مجلسی می‌گفت: یک وقت کسی را خدمت آیت‌الله حق‌شناس بردم. او هر چه صحبت کرد، حاج آقا اصلاً توجهی نکرد و فقط گاهی با من صحبت می‌کرد. وقتی آن شخص رفت، حاج آقا به من فرمود: «دیگر این آقا را اینجا نیاور. وقتی حرف می‌ده، از دهانش آتش بیرون می‌آمد»<sup>۳</sup>.

یک روز خدمت آیت‌الله حق‌شناس مشغول مطالعه بودم که رنگ خاله به صدا در آمد. یکی از دوستان، از بچه‌های سیاه بود. گفت: سؤالی از حاج آقا دارم؛ ولی خجالت می‌کشم مستقیم از ایشان بپرسم. بی‌زحمت، شما سلام مرا به ایشان برسان و بگو فلانی گفت: فردا می‌آیم پاسخ سؤالم را می‌گیرم. به اتاق برگشتم و منتظر شدم تا مطالعه حاج آقا تمام شد. گفتم: فلانی آمد و چنین مطلبی بیان کرد. ایشان سری تکان داد و فرمود: «باشد». فردا همان ساعت، مشغول کاری بودم که صدای زنگ خانه به صدا در آمد. همان دوستانم

**آیت‌الله حق‌شناس می‌فرمود: «زمانی که در مدرسه فیضیه بودم، یک روز بعد از خوردن ناهار، کیسه پولم را واریس کردم، دیدم یک سکه بیشتر نمانده. با خود گفتم: این که آخرین سکه است. از خیرش می‌گذرم و آن را صدقه می‌دهم؛ وقتی آن را صدقه دادم، گفتم: حالا برای شام چه کار کنم؟! بلافاصله خودم، جواب خودم را دادم و گفتم: مگر الان که روز است، خدا عبادت شبش را از تو خواسته است که تو روزی شبت را از او می‌خواهی؟! خدا شاهد است، شب وقتی نماز مغرب و عشا را خواندم، مشغول مطالعه بودم که در حجره‌ام را زدند. دیدم آقایی کیسه‌ای پر از پول به من داد…**

بود، گفت: برای [گرفتن] پاسخ سؤالم آمدم». گفتم: کمی صبر کن تا از حاج آقا بپرسم. برگشتم داخل، دیدم حاج آقا مشغول مطالعه است. پس از چند لحظه فرمود: «کاری داشتی؟». گفتم: فلانی برای گرفتن جواب آمده‌ام حاج آقا کافدی تا شده را از جیبش در آورد و فرمود: «این را به ایشان بده».

کافد از گرفت و به دوستم دادم و او رفت؛ اما خیلی کنجکاو شدم که بدانم او واقعاً به جواش رسید یا نه.

چندروز بعد، او را در جلسه اخلاق حاج آقا دیدم. از او پرسیدم: آن روز، جواب سؤال را گرفتی؟ گفت: بله، جواب کامل سؤالم من، در همان کافدی بود که حاج آقا نوشته بود.<sup>۴</sup>



## پاورقی

Research@kayhan.ir

جمله ارتش، با گرایش‌های سکولار توضیح داد. او خواست به خاطر داشته باشیم که پاکستان مرزی به طول صدها کیلومتر با ایران دارد، با تمام آنچه که این مرز دربر می‌گیرد.

با مذاکره‌کنندگان پاکستانی درباره تداوم ارتباطات و رابطه با عوامل حرفه‌ای اسرائیل، درباره زمین کشور ثالث توافق شد. در مرحله بسیار جدی ارتباطات و پس از فراهم‌سازی امکان بررسی برای پاکستانی‌ها و امکان تأثیرپذیری مستقیم از آنچه که به آنان پیشنهاد دادیم، آنها به ما اطلاع دادند که عزم‌شان برای پیشبرد و امضای این معامله جدی است، اما برای سرمایه‌گذاری مشکل دارند. در سطح کاری روابط عالی میان ما و پاکستانی‌ها ایجاد شد و در ادامه این ملاقات‌ا تو اولین توافق تاریخی با یک شرکت پاکستانی با تأیید وزیر امورخارجه پاکستان برای آوردن وائران به اسرائیل رسیدیم.

اما در لحظه آخر منصرف شدند و جرأت نکردند از طریق رسانه‌ها خبری را انتشار دهند که در آن با اسرائیل رابطه دارند و به همین خاطر توافق انجام نشد. در سطح بالاتر، پاکستانی‌ها از ما خواستند تا کاری کنیم آمریکایی‌ها پول‌های بلوکه‌شده دولت پاکستان طبق دستورالعمل دولت در ایالات‌متحده آمریکا را آزاد کنند اما ما نخواستیم در این زمینه مداخله کنیم.

در همان‌دو توافق تاریخی با یک شرکت کشور پاکستان شروع شد. نخست‌وزیر بی‌نظیر بوتو- دختر نخست‌وزیر اعدام‌شده، توسط نواز شریف عزل و جایگاش غضب شد، اما نه برای زمانی طولانی- اکتبر ۱۹۹۹ نواز شریف در کودتایی نظامی که در رأس آن ژنرال مشرف قرار داشت که متحدان پاکستانی ما بسیار به او نزدیکند به آرامی سقوط کرد. او در ملاقات رسمی خود در پاکستان در مارس ۲۰۰۰ از رئیس‌جمهور کلینتون استقبال کرد و در ذهنم شکی وجود نداشت که این قاصدکی است که بهار و فرصت پیشبرد روابط ما با این کشور بزرگ را بشارت می‌دهد.

ایسن امکان با ظرفیتی عظیم پیش‌روی ما است، نه فراتر از افق و دور از دسترس. به خاطر تجربه، دانش و سابقه روابط ما در این کشور استراتژیک، ما حاضرم اولین کسی باشیم که با چالش پاکستان مواجه می‌شود.

**پانوش‌ها:**
۱- م: مسلمانان مناسکی مانند حج در بیت‌المقدس ندارند؛ اما از آنجا که گروهی از یهودیان(عمدتاً از اقوام ساسی مانند نیمرودی) مناسکی شبیه به حج در معابد و اماکن مقدس آیین یهود از جمله بیت‌المقدس دارند؛ نیمرودی در بیان این قسمت از خاطراتش سفر مسلمانان به بیت‌المقدس را هم «حج» خوانده است.

۲- م: آصف احمد علی که با نام سردار آصف نیز شناخته می‌شد، وزیر امورخارجه پاکتان از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶ در دوران نخست‌وزیری بی‌نظیر بوتو بود.

\*\*\*

## یادنامه آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس – ۵۱

**مرحوم آیت‌الله محمدی ری‌شهری**

# برکت صدقه در تنگدستی



به حرم مشرف می‌شد، از در سمت مسجد گوهرشاد وارد می‌شد و بعد از سلام دادن، می‌نشست و یک زیارت جامعه کبیره می‌خواند.<sup>۱</sup>

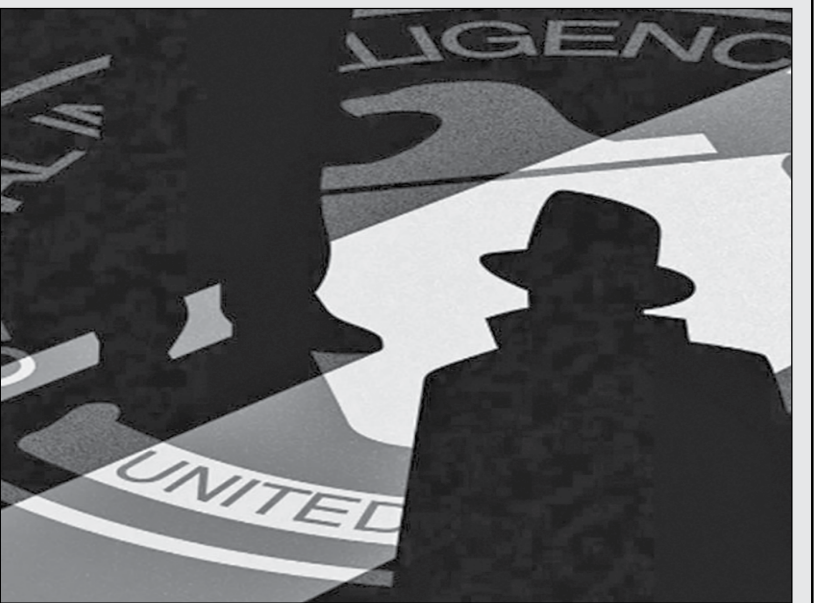
\*\*\*

آیت‌الله حق‌شناس سفرهایش معمولاً با خانواده بود. سفر زیارت امام رضاع) هم به همین شکل بود. دوره سفرشان به مشهد در تابستان، گاه یک ماه و بعضاً بیشتر از یک ماه طول می‌کشید. در آن اوایل، در همان تکتات‌های اجاره‌ای که هر ژانری برای سکونت تهیه می‌کرد، نماز جماعت می‌خواندیم. بعدها به مسجدی کوچک در داخل پلج وخم یک کوچه نسبتاً تنگ در بازار فرش‌فروشا یا بازار بزرگ- که به نام مقدس حضرت صدیقه طاهره(س) (زین بود- انتقال یافت. ظهرها و شبها نماز جماعت بر پا می‌شد و هر شب موعظه و توسل هم بود. مجالس بسیار خوب و گرمی بود<sup>۱</sup>.

آرتور شلزینگر، دوست قدیمی مهیر، اکنون خود را قربانی این آرمان‌گرایی تبدیل‌شده به ژاندارم فکری عصبانی می‌دید: «او بسیار سفت و سخت و بسیار انعطاف‌ناپذیر شده بود. یکبار به یاد دارم که به من زنگ زد و پیشنهاد داد برای یک نوشیدنی همدیگر را ببینیم. بنابراین من او را به خانه دعوت کردم و در طبقه بالا، خانه من نشستیم و صحبت کردیم. سه سال بعد، وقتی از سازمان سیا درخواست پرونده خودم را کردم، آخرین سند در پرونده گزارشی درباره من توسط کورد مهیر بود! او در خانه خودم، در حالی که او را به صرف نوشیدنی دعوت کرده بودم، گزارشی درباره من نوشت. باور نمی‌کردم.» درست مانند شخصیت جیمز استوارت در فیلم «بنجره

## جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر- ۱۸۴

## تحقیر جوسلسون در سیا



عقبی«هیچ‌کاک، مهیر و انگلتون در نهایت، همان انحرافی را که سعی در نظارت بر آن داشتند، منعکس کردند. در اکتبر ۱۹۶۰، جوسلسون با کورد مهیر و گروهی از مردان IOD در یکی از اتاق‌های هتلی در واشنگتن ملاقات کرد. بحث داغی درگرفت، که طبق گفته یکی از شاهدان، جوسلسون توسط همکارانش در سازمان سیا «تحقیر» شد. جان تامپسون گفت: «جوسلسون، که به گفته دایانا یک خوش بالا می‌رود و شقیقه‌هایش می‌تپد و بعد از آن به زمین افتاد.»

**در اکتبر ۱۹۶۰، جوسلسون با کورد مهیر و گروهی از مردان IOD در یکی از اتاق‌های هتلی در واشنگتن ملاقات کرد. بحث داغی در گرفت که طبق گفته یکی از شاهدان، جوسلسون توسط همکارانش در سازمان سیا «تحقیر» شد. جان تامپسون گفت: «جوسلسون، که به گفته دایانا یک «بیماری ذهنی- بدنی» داشت، احساس کرد فشار خوش بالا می‌رود و شقیقه‌هایش می‌تپد و بعد از آن به زمین افتاد.»**

\*\*\*

وقتی با آیت‌الله حق‌شناس به مشهد سفر می‌کردیم، موقع تشریف به حرم، روبروی درب ورودی از صحن گوهرشاد، بالای پله‌ها می‌ایستادیم و ایشان اندن دخول می‌خواند و اشک‌ش جاری می‌شد. موقع خواندن دعا و سرشان پایین بود. دعاهای مختلف می‌خواند، از جمله زیارت امین الله و جامعه کبیره. بعد از زیارت و دعا هم گاهی حدود یک ربع فقط نگاه می‌کرد و اشک می‌ریخت. موقع برگشت از زیارت به حاج آقا خیلی بشاش بود؛ انگار شخصی را دیده بود و با او صحبت کرده بود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

وقتی با آیت‌الله حق‌شناس به مشهد سفر می‌کردیم، موقع تشریف به حرم، روبروی درب ورودی از صحن گوهرشاد، بالای پله‌ها می‌ایستادیم و ایشان اندن دخول می‌خواند و اشک‌ش جاری می‌شد. موقع خواندن دعا و سرشان پایین بود. دعاهای مختلف می‌خواند، از جمله زیارت امین الله و جامعه کبیره. بعد از زیارت و دعا هم گاهی حدود یک ربع فقط نگاه می‌کرد و اشک می‌ریخت. موقع برگشت از زیارت به حاج آقا خیلی بشاش بود؛ انگار شخصی را دیده بود و با او صحبت کرده بود.<sup>۱</sup>

\*\*\*

**یک روز با آیت‌الله حق‌شناس وارد مغازه‌ای شدیم تا مقداری شکر بخریم. وقتی فروشنده داشت شکر را وزن می‌کرد، دیدم زیر کفه ترازو، کارتنی که شاید پنجاه گرم وزن داشت، قرار داده است. خواستم حاج آقا را متوجه این موضوع بکنم که ایشان با اشاره به من فهماند که هیچ نگویم و پایین را نگاه کنم. وقتی به پایین نگاه کردم، دیدم لنکه کفش فروشنده پاره است و شست پایش بیرون زده است! شکر را گرفتم و بیرون آمدم. حاج آقا فرمود: «سید رضا! کم‌فروشی فقر می‌آورد!»**

هنگام تشریف به حرم، معمولاً از صحن باب‌الرضاع) وارد می‌شدیم، بعد می‌رفتم صحن مسجد گوهرشاد و آنجا از دری که مشرف به ضریح حضرت است، داخل می‌رفتم-م و روبروی ضریح می‌نشستم. حاج آقا همان‌جا‌ابتدا جامعه کبیره را می‌خواند و بعد سوره یس را تلاوت می‌کرد. در ادامه، زمزمه‌ای با حضرت می‌کرد می‌فرمود: «داداش علی! پاشو بریم»<sup>۱۲</sup>.

**حفظ حرمت ماه رجب**

آیت‌الله حق‌شناس در بزرگداشت ماه رجب، به این مطلب استناد می‌نمود که این ماه حتی قبل از اسلام نیز حرمت داشته است. در ایام جاهلیت، اگر کسی می‌خواست دیگری را نفرین کند، آن را به ماه رجب موکول می‌کرد و این‌گونه طرف مقابلش را تهدید می‌کرد که: دعا کن من تا ماه رجب زنده نباشم، وگرنه تو را در آن ماه نفرین می‌کنم و ریشه‌تو را می‌کنم! آیت‌الله حق‌شناس بر این مطلب نیز خیلی تأکید داشت که گناه کردن در ماه رجب با گناه کردن در ماه‌های دیگر متفاوت است. می‌فرمود: «ثاتر و تبعات کار حرام در ماه رجب، بدتر و شدیدتر است». همچنین می‌فرمود: «چیزهایی که موجب سوءعقبت می‌شود، انجام اعمال حرام در ماه رجب است». ایشان در ماه رجب با حالت گریه، روایت معروف «هلک داعی» را می‌خواند که در جمله پایانی آن آمده است: «فَجَعَلَ هَذَا الشَّهْرَ خِلاَئِفَتِي وَبَيْنَ عِبَادِي، فَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِ وَفَلَ إِلَهِي»<sup>۱۳</sup>! این ماه را رجب می‌نامند و بندگانش قرار داده‌ام. هرکس به این ریسمان چنگ زند، به من می‌رسد». سپس می‌فرمود: «یک شب بنده در خواب دیدم که ریسمان‌هایی از آسمان آویخته‌اند. هرچه نگاه کردم، دیدم که انتهای این ریسمان‌ها دیده نمی‌شود؛ ریسمان‌هایی که گویا زنده هستند. عده‌ای

کرد به حال و احوال کردن<sup>۱۴</sup>.

## صفحه ۶شنبه ۲۴ آبان ۱۴۰۴۲۴ جمادی‌الاول ۱۴۴۷ – شماره ۲۴۰۰۵

می‌داد»، و من یادداشت برمی‌داشتم. «و سپس من به در اتاق او می‌رفتم و به لی اولیولیمزرا- و دیگر افرادی که ظاهر می‌شدند، «اطلاعات می‌دادم». جالب بود که ما می‌توانستیم ورق را به سود خودمان و به ضرر آنها برگردانیم.»

در حالی که جوسلسون هنوز زیر اکسیژن بود، بیل دورکی، معاون رئیس بخش مهیر، هنگامی که در خیابانی در واشنگتن راه می‌رفتند، به لی ویلیامز گفت: «حالا او را در همان جایی که می‌خواستیم، داریم.» سه‌سال‌ها بعد، دایانا در تأمل بر این موضوع نتیجه گرفت در حالی که سازمان، مایکل را برای کاری که انجام می‌داد ارزشمند می‌دانست.

«در عین حال می‌بایست خاری در چشم آنها بوده باشد، چون او به راه خود می‌رفت و هر زمان که آنها سعی می‌کردند کنترل‌شان را بر عملکردش اعمال کنند، مقاومت می‌کرد. اما مایکل سعی داشت آنها را راضی نگه دارد، با دادن اخبار گوناگون از جاهای مختلف و با نیروی شخصیت خود مانع از آن می‌شد که آنها متوجه بی‌اهمیتی وی نسبت به خود شوند. او با آنها دوست بود، درباره خانواده و حرفه‌های آنها صحبت می‌کرد و من این تصور را داشتم- البته تصوری که اکنون متزلزل شده- که آنها به او احترام می‌گذاشتند و او را ستایش می‌کردند. دورکی که من اکنون بعد از مدت‌ها متوجه شده‌ام، از طرف همه آنها صحبت می‌کرد. آنها به احتمال زیاد به همه این روشنفکران، که خارجی بودن‌شان هم مزید بر علت بود، مشکوک بودند و از اینکه تمام پول و قدرت آمریکایی را در اختیار داشتند اما از هیچ اعتباری برخوردار نبودند، رنج می‌کشیدند… علاوه‌بر این، مایکل فارغ‌التحصیل دانشگاه ییسل (Yale) نبود، او در واقع یک روس یهودی بود و این، او بود که با افراد مشهور معاشرت می‌کرد، نه آنها.»

با این حال، مشخص بود که وضعیت سلامت جوسلسون دیگر به- او اجازه نمی‌دهد انرژی زیادی را صرف کند. توافق شد که او به طور دائم به ژنو نقل مکان کند، جایی که به- کار برای کنگره ادامه می‌داد اما از فاصله دور. جان هانت مسئولیت اداره دفتر پاریس، از جمله ارتباط با سازمان سیا، را برعهده گرفت. وقتی هانت در سال ۱۹۵۶ به کنگره پیوست، دو سال اول را، همان‌طور که بعدها گفت، مانند «یک پسر نطافت‌چی» رفتار می‌کرد، «هر گز چیزی نمی‌گفت، فقط تماشا می‌کرد و یسادی می‌گرفت.» به تدریج، او تبدیل شد به آنچه که خودش «فصل عملیات» می‌نامید، در مقابل مایکل به عنوان «فسر اجرایی».

در واقع، این نقش‌ها تا آخر عمر کنگره تغییر نکردند. زمانی که جوسلسون با کمک یک منشی، از خاتش در ژنو به کار خود ادامه می‌داد، هانت کنترل اداری مقر پاریس را به دست گرفت.

نست بروید طلبه شوید. در همان شغلی که هستی، درست کار کنید. اگر در شغلی که دارید، درست کار کنید، همان می‌شود راه شما که به یک مقصدی برسید»<sup>۱۸</sup>.

آیت‌الله حق‌شناس می‌فرمود: «زمانی که در مدرسه فیضیه بودم، یک روز بعد از خوردن ناهار، کیسه پولم را واریس کردم، دیدم یک سکه بیشتر نمانده با خود گفتم: این که آخرین سکه است. از خیرش می‌گذرم و آن را صدقه می‌دهم! وقتی آن را صدقه دادم، گفتم: حالا برای شام چه کار کنم؟! بلافاصله خودم، جواب خودم را دادم و گفتم: مگر الان که روز است، خدا عبادت شبش را از تو خواسته است که تو روزی شبت را از او می‌خواهی؟! خدا شاهد است، شب وقتی نماز مغرب و عشا را خواندم، مشغول مطالعه بودم که در حجره‌ام را زدند. دیدم آقایی کیسه‌ای پر از پول به من داد. یک لحظه بدون این که توجه کنم که او کیست، کیسه را گرفتم و برگشتم درون حجره. کمی بعد، به خودم آمدم و خواستم ببینم این آقا کی بود. سریع، عیالی به دوش انداختم و رفتم بیرون؛ اما هر چه گشتم، کسی را ندیدم. برگشتم داخل حجره و کیسه را باز کردم. دیدم میلی داخل آن است که برای مدت‌ها مرا کفایت می‌کند»<sup>۱۹</sup>.

**کم‌فروشی، فقر می‌آورد**

یک روز با آیت‌الله حق‌شناس وارد مغازه‌ای شدیم تا مقداری شکر بخریم. وقتی فروشنده داشت شکر را وزن می‌کرد، دیدم زیر کفه ترازو، کارتنی که شاید پنجاه گرم وزن داشت، قرار داده است. خواستم حاج آقا را متوجه این موضوع بکنم که ایشان با اشاره به من فهماند که هیچ نگویم و پایین را نگاه کنم. وقتی به پایین نگاه کردم، دیدم لنکه کفش فروشنده پاره است و شست پایش بیرون زده است! شکر را گرفتم و بیرون آمدم. حاج آقا فرمود: «سید رضا! کم‌فروشی فقر می‌آورد!»

**پانوش‌ها:**

۱. به نقل از آقای مرتضی اخوان. ۲. از خطیبان مشهور و دبیر سابق هیئت عالی گزینش کل کشور. ۳. به نقل از آقای حسین کریمی. ۴. به نقل از آقای محمدحسن میرابولود. ۵. دیوان کامل فرونی سلطانی: ص ۱۱۲ غزل ۱۷۸. «معارف نعتش در منبع، چنین آمده است: «گر شبی در خانه جانانه مهمانت کنند». ۶. به نقل از آقای مرتضی اخوان. ۷. از روی خودمردی. ۸. به نقل از آقای محمد قزّه گوزلو. ۹. «الإقبال ج ۳ ص ۱۷۴. ۱۰. «الفتح یسّی در طبقات الحساد-الکبری: ج ۱ ص ۲۹۴ (۲۹۴). ۱۱. به نقل از آقای حسین رضایی. ۱۲. به نقل از آقای علی قره گوزلو. ۱۳. «الإقبال ج ۳ ص ۱۷۴. ۱۴. «الفتح یسّی در طبقات الحساد-الکبری: ج ۱ ص ۲۹۴ (۲۹۴). ۱۵. به نقل از حجت‌الاسلام غلامحسن یحسّی. ۱۶. در روایات وارد شد که شب نیمه شعبان، برترین فرشتی پس از شب قدر است (ر. ک: الاُمّالی، طوسی: ص ۲۹۷ (۲۹۷). از این‌رو، آیت‌الله حق‌شناس بر احیای شب نیمه شعبان، تأکید زیادی داشت. ۱۷. به نقل از مهندس رضاقادر مقدم. ۱۸. به نقل از آقای جوان. ۱۹. به نقل از حجت‌الاسلام غلامحسن یحسّی و آقای سید رضا مهابادی. ۲۰. به نقل از آقای سید رضا مهابادی.